**نه لخت پلیکانت را سر رستاخیزست بر لبانم / نه بر جای جای سوخته ی این عروج مزمنت پلی ست ماندگار ز دستم تخطیروار // دلبرا... حضور من اکنون چونان شاهین ست بر ترازو / نه سر پروازی، نه واکنای نماندنی بر جای؛**

**دیگر عشق هم نمی داند، من از فروغ روی تو برخاستم نه از صلابت نگارگران / من از طلاگونه نامت، نه از غلظتی که بر جان عزیزان ریختی // من از جان تو بر خاستم، نه از افسار بیگانه خدایان / من از چشم تو برخاستم، نه از بهین نامه ای که بر نام جهل گشادی // نه از دل شنگی مداوم مرگ بی قرار / دیگر عشق هم نمی داند، من از فروغ روی تو بر خاستم، که دیگر میل بازتابش نیست / دیگر بر گنجینه دانایان لگام پُرسری نمایان است / دیگر مرگ خفته است، دیگر مرگ خفته هم نمی داند، که من از شور تو برخاستم، از انعکاس حضور تو. ( محسن نامجو )**